

## آیا می‌توان از علم اقتصاد اسلامی سخن گفت؟

گفتگو با پداده دادگر

عصر ما، ۷۹/۲/۱

چکیده: بعضی منکر علم اقتصاد اسلامی هستند. مراد این گروه از «علم» معنای پوزیتیویستی آن است. از سوی دیگر، برخی محققان اقتصاد اسلامی، با پذیرفتن همین تعریف از «علم»، منتهای نئوکلاسیک در اقتصاد را مبنای قرار می‌دهند و تنها ظواهر و رویه‌هایی از حقوق اقتصادی اسلام را در آن قرار می‌دهند. مؤلف معتقد است با توجه به انگاره‌های جدیدی که از «علم» مطرح شده است، می‌توان از «علم اقتصاد اسلامی» سخن گفت و آموزه‌های اقتصادی اسلام را به صورت تئوریک و در قالب مسائلات روشمند، فاعده‌مند و قابل تعمیم ارائه نمود.

اگر علم را آن‌گونه که غالباً گفته می‌شود، همان science در نظر بگیریم، بخصوص بنا بر تعریف نئوکلاسیک که اقتصاد را تبیینی از ارتباط داده‌های رفتاری در اقتصاد می‌داند، دشوار است که اقتصاد اسلامی را علم بدانیم. این که آیه‌الله صدر در کتاب اقتصاد ما گفته‌اند: «الاقتصاد الاسلامی لیس بعلم» نیز بر همین مبناست. ایشان معتقد است که چون مردم مسلمان، اسلام را به‌طور کامل درک نکرده‌اند، رفتاری هم که از خود نشان می‌دهند به تمامی ناشی از اسلام نیست؛ بنابراین تبیین این رفتارها و تفسیر ارتباط آنها با یکدیگر و استخراج تئوری از آنها نمی‌تواند معرفتی با عنوان علم اقتصاد اسلامی را سامان دهند.

به نظر ما این دیدگاه ضربه قابل توجهی به نظریه اقتصاد اسلامی وارد کرده است. در واقع نظریه ایشان بر تعریف پوزیتیویستی از علم

که در زمان ایشان رواج بسیار داشت، استوار است؛ یعنی همان تعریفی که در اقتصاد «پوزیتیویستی فریدمن» موجود است، از سوی آیه‌الله صدر مفروض گرفته شده است. اما از دهه هفتاد میلادی تصورات دیگری از علم مطرح می‌شود. به عنوان مثال، بسیاری از صاحب نظران علوم اجتماعی، علم را هر نوع مطالعه روشمندی می‌دانند که ذهنهای ممتاز بتوانند درک کنند و قابلیت انتزاع داشته باشد. به عبارت دیگر، می‌توان مطالعه علمی را از علم

تفکیک کرد و به این دلیل می‌توانیم اقتصاد اسلامی را هم نوعی مطالعه علمی قلمداد کنیم؛ بنابراین می‌توان آموزه‌های اقتصادی اسلام را در قالب مطالعات روشمند، قاعده‌مند، قابل استخراج به صورت تئوریک و پیدا کردن یک رابطه منطقی بین مؤلفه‌های درونی آن بررسی کرد. این نگرش، هم مطالعه عالم خارج و هم مطالعه کارهای قیاسی را در بر می‌گیرد و پتانسیل استخراج تئوری را دارد؛ آنگاه می‌توان بر مبنای این اصول تئوریک که از مبانی دینی استخراج می‌شوند، رفتارهای خرد اقتصادی را تبیین نمود.

البته گروهی از اقتصاددانان به علمی بودن اقتصاد اسلامی قائل‌اند، منتها با همان معنای نئوکلاسیک. این دسته با مطالعه رفتار مسلمانهای معمولی و استخراج داده‌ها و تعمیم آنها، ارتباط متغیرها را با یکدیگر بررسی می‌کنند و قاعده رفتار اقتصادی آحاد جامعه اسلامی را کشف می‌کنند. به نظر من این مجموعه معرفتی را باید «علم اقتصاد مسلمانی» نام نهاد، نه علم اقتصاد اسلامی. در واقع دستاورد نظری این اقتصاددانها با نظام اقتصاد نئوکلاسیک هیچ فرقی نمی‌کند؛ بلکه تنها بعضی از فروض و الفاظ تغییر می‌کند. مثلاً به جای بهره، از کار مزد یا سود یا بازدهی استفاده می‌شود، یا در الگوهای ترسیم شده، به جای کالاهای مادی از کالاهای معنوی و آخرتی استفاده می‌شود. به اعتقاد من این رویکرد علمی نیست؛ بلکه به قول مکلاپ، عقده حقارت علم‌نمایی است.

بنابراین هر نوع مطالعه روشمند و غیرجانبدارانه (عینی یا objective) که دارای قابلیت انتزاع، سازگاری و قابلیت تعمیم بوده و نیز روشمند و قانونمند باشد، علمی خواهد بود. البته منظور ما از عینیت، لزوماً چیزهای ملموس و تجربی نیست. بلکه هر نوع مدعایی که بتوان آن را آگاهانه و غیر جانبدارانه مستدل کرد و ساختار علمی - معلولی برای آن پیدا کرد، دارای پیوند عینی است.

اما این ادعا که علوم اجتماعی باید جهان‌شمول باشد، ریشه در حاکمیت اندیشه اثبات‌گرایی دارد. این دیدگاه توسط کسانی چون پوپر، کوهن و لاکاتوش مورد نقادی قرار گرفته است و اینان نشان داده‌اند که گسستگی تمام‌عیار میان دو حوزه ارزشی و غیرارزشی وجود ندارد. اخیراً صاحب‌نظران هرمنوتیک نیز نقد دیگری بر اندیشه اثبات‌گرایی (و جهان‌شمول‌گرایی روش‌علمی) وارد کرده‌اند که نشان می‌دهد حتی در علوم فیزیکی هم جدا کردن نظریه‌های علمی از مبادی فراعلمی واقعاً دشوار است. برای مثال، در حوزه مباحث

اقتصادی، گونار میردال یکی از صاحب‌نظرانی است که بشدت معتقد است که گزاره‌های ارزشی و غیرارزشی درهم آمیخته‌اند. برخی مثل شوپیتر معتقدند که می‌توان گزاره‌های ارزشی (normative) را عقلانی (rationalize) کرد و بنابراین یک نوع استفاده علمی و حتی واقعی (پوزیتیو) از آن به عمل آورد. به نظر من دیدگاه میانه‌ای که شوپیتر دارد، دیدگاه مناسبی است؛ از این رو، حوزه اقتصاد اسلامی، هم در بخش گزاره‌های اثباتی و هم در بخش گزاره‌های ارزشی می‌تواند به عنوان یک علم مطرح باشد.

البته متأسفانه برخی که به پیوند این دو حوزه قائل‌اند ممکن است ناآگاهانه مرزی برای امور اثباتی و امور ارزشی قائل نشوند و حتی هیچ عرصه‌ای برای دستاوردهای عقلانی و عقلایی بشر باقی نگذارند. برخی موضوعات لزوماً متعلق به حوزه دینی نیست؛ بلکه متعلق به حوزه‌های عقلایی و عقلانی است.

به هر حال، منظور از اقتصاد اسلامی، تدوین یک معرفت قاعده‌مند است که تمامی فروض، معیارها، مکانیسمها و حتی روشهای تجزیه و تحلیل برگرفته از مکتب اسلام باشد. البته من ترجیح می‌دهم که به جای کاربرد رشته مستقلی با عنوان «علم اقتصاد اسلامی»، از «مطالعه و تجزیه و تحلیل علمی اقتصاد اسلامی» نام ببرم.

اما در خصوص استفاده از روشهای نئوکلاسیک، باید گفت استفاده از روشهای عقلایی آن تا آنجا که تعارضی با مبانی دینی نداشته باشند، مانعی ندارد و هیچ اصراری نداریم که این روشها باید حتماً از طریق منابع دینی به ما گفته شده باشد. در حوزه «مالا نص فیه» باید به روشهای عقلانی و عقلایی عمل کرد؛ البته تأکید می‌کنم که یک نوع شبیه‌سازی صوری توسط برخی محققان اقتصاد اسلامی در استفاده از روشهای نئوکلاسیک به کار می‌رود که نه تنها کارآمد نیست، بلکه ناسازگار هم هست؛ به این معنا که مدلهای نئوکلاسیک را مبنا قرار می‌دهند و تنها ظواهر و روبناهایی از حقوق اقتصادی اسلام را در آن قرار می‌دهند (اسلامیزه کردن اقتصاد نئوکلاسیک).

من معتقدم اقتصاد اسلامی یک نظام معرفتی تکثری است. ما می‌توانیم در اندونزی یک تئوری اقتصاد اسلامی را پیاده کنیم، اما همان تئوری را در ایران پیاده نکنیم و در عین حال هر دو اسلامی باشد. مهم این است که دغدغه‌های اصلی و گوهری دین مورد توجه باشد و هدف غایی آن که هدایت و تکامل معنوی فرد و اجتماع است تحقق یابد. اسلام جمود و انحصار در

روش را نمی‌پذیرد؛ اما در عین حال روشها و ابزارها از یک حکم کلی تبعیت می‌کنند و آن، عدم تعارض با مبانی است.

### اشاره

۱. نقد نویسنده بر تعریف پوزیتیویستی از علم و توجه به دیدگاه‌های نوین روش‌شناختی علوم، یکی از نکات برجسته این مقاله است. نویسنده در مقاله دیگری که در شماره ۱۵۲ عصر ماه چاپ رسید، سیر تحولات تاریخی در روش‌شناسی علم اقتصاد را بازگو کرده و ضمناً دیدگاه کسانی را که نظریه‌های علم اقتصاد را امری جهان‌شمول و مستقل از ارزشها و باورهای فرااقتصادی می‌شمارند، مورد نقادی قرار داده است؛ بنابراین حتی بر پایه دستاوردهای جدید غرب در روش‌شناسی علم، بخوبی می‌توان معلوم کرد که علوم اجتماعی، همچون اقتصاد و جامعه‌شناسی، نسبت به ارزشها و ایدئولوژی‌ها بی‌طرف نبوده، علمی بودن یک نظریه به هیچ روی بادینی یا غیردینی بودن آن منافات ندارد.

۲. علی‌رغم تلاش فراوان نویسنده، از این گفتگو تعریف و تبیین روشی از «علم اقتصاد اسلامی» به دست نمی‌آید؛ بلکه گاه مطالبی گفته شده است که بر ابهام موضوع می‌افزاید. برای مثال، از یک سو تصریح شده است که «منظور از علم اقتصاد اسلامی، تدوین یک معرفت قاعده‌مند است که تمامی فروض، معیارها، مکانیسمها و حتی روشهای تجزیه و تحلیل از مکتب اسلام اخذ شده باشد» و از سوی دیگر به «نظام معرفتی تکثری» قائل شده‌اند و اظهار داشته‌اند که می‌توان دو تئوری اقتصادی مختلف را در ایران و اندونزی پیشنهاد کرد و هر دو را هم اسلامی دانست و کافی است که با مبانی اسلامی در تعارض نباشد. و نیز گفته‌اند: «در جایی که روشهای عقلانی اقتصاد نئوکلاسیک تعارضی با مبانی دینی و ارزشی نداشته باشد، استفاده از روشهای مزبور مانعی ندارد و هیچ اصراری نداریم که این روش باید حتماً روش خاصی باشد که از منابع دینی به ما گفته شده است.» ناگفته پیداست که این دو تلقی، از دو پایگاه معرفتی مختلف برمی‌خیزد که با یکدیگر سازگار نیستند. در دیدگاه اول، معیار «اسلامی بودن» یک نظریه (یا روش) آن است که مستقیم یا غیرمستقیم از معارف و مبانی اسلامی برگرفته شده باشد؛ ولی در دیدگاه دوم، برای اسلامی بودن یک نظریه (یا روش) همین قدر کافی است که با مبانی و ارزشهای دینی تعارض نداشته باشد. از نگاه اول می‌توان دانشی به نام «علم اقتصاد اسلامی» ادعا نمود؛ ولی از دیدگاه دوم چنین ادعایی بسختی مورد قبول قرار می‌گیرد؛

## آیا می‌توان از علم اقتصاد اسلامی سخن گفت؟ ۵۹

چرا که در حالت اخیر، تنوری‌ها و روشها از بیرون دین گرفته می‌شود و معارف دینی تنها در سلب تنوری‌ها و روشهای ناسازگار به کار می‌آید، نه در تولید تنوری‌ها و تعیین چارچوب (پارادایم) و روش جدید. دیدگاه دوم همان است که امروزه اصطلاحاً به «نظریه حداقلی» معروف شده است.

به هر حال، به نظر می‌رسد اگر نویسنده همان دیدگاه نخست را بسط دهد و با الهام از روش‌شناسی امثال لاکاتوش (یعنی روش‌شناسی برنامه‌های پژوهشی علمی یا MSRP) به تدوین چارچوب علم اقتصاد اسلامی همت گمارد، احتمالاً بهتر می‌تواند از مدعای خویش دفاع کند. چنان‌که می‌دانیم لاکاتوش اعتقاد داشت که یک علوم از دو بخش تشکیل شده است: هسته مقاوم (که عبارت از مبانی، اصول، مفاهیم و روش‌شناسی است) و کمر بند محافظتی (که تنوری‌های تجربی و ابطال‌پذیر است). اگر با اندکی تسامح، مجموعه گزاره‌های منصوص دینی در باب اقتصاد را به عنوان هسته مقاوم قرار دهیم، در این صورت تنوری‌های اقتصادی باید از دل همان اصول و احکام بیرون بیاید، نه اینکه صرفاً در تعارض با آن نباشد. در این صورت هر چند می‌توان نظریه‌های اقتصادی بدیلی نسبت به اوضاع و احوال مختلف پیشنهاد کرد ولی همه آنها به این دلیل «اسلامی» هستند که لازمه احکام و توصیفات اسلامی در باب اقتصاد هستند نه آنکه با مبانی دینی در تعارض نیستند.

۳. بنابر آنچه ایشان خود در تعریف علم بیان داشته‌اند، تفکیک میان «علم اقتصاد اسلامی» و «مطالعه و تجزیه و تحلیل علمی اقتصاد اسلامی» چندان موجه نیست. همان‌طور که بنابر نظریه کوهن و لاکاتوش می‌توان از عناوینی چون «علم فیزیک نیوتونی» یا «علم فیزیک انیشتینی» استفاده کرد، تعبیر «علم اقتصاد لیبرالی»، «علم اقتصاد مارکسیستی» و «علم اقتصاد اسلامی» نیز کاملاً صادق و بامعنا است. وانگهی، تعبیر «تجزیه و تحلیل علمی اقتصاد اسلامی» به ذهن چنین متبادر می‌سازد که «تجزیه و تحلیل علمی» چیزی غیر از «اقتصاد اسلامی» است و این مطلب با آنچه در سراسر این گفتگو آمده است و با تعریفی که نویسنده صریحاً از علم اقتصاد اسلامی ارائه کرده است، سازگار نمی‌نماید. (خوانندگان محترم برای اطلاع بیشتر می‌توانند به کتابهای زیر مراجعه کنند: اچ. اس. گلاس، و جانسون، علم اقتصاد؛ پیشرفت، رکود یا انحطاط؛ محمد علی و همایون کاتوزیان، ایدئولوژی و روش در اقتصاد؛ موسی غنی‌نژاد، مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد)؛